

#### خواستگاری از دختر فراموش‌کار

تلویزیون ژاپن اخیرا ماجرای عاشقی را پخش کرد که برای تمام مردم این کشور ستودنی بود و واکنش‌های پرمحبتی را دریافت کرد. داستان عاشقی پسر جوانی به نام لی هیوآن به دختر ۲۴ساله‌ای به نام مارو یاما که از نوعی فراموشی خاص رنج می‌برد و حافظه کوتاه‌مدت او نرمال نیست. لی هیوآن ۹ماه یعنی ۲۷۰روز است که هر روز صبح مثل تمام روزهای قبل سعی در عاشقی‌کردن دختر موردعلاقه‌اش دارد و هر روز از او خواستگاری می‌کند/خبرآنلاین

#### بانی خواستگاری امام رضا(ع) و گوهرشاد خانم باشند، قصه جور دیگری رقم می‌خورد

## عاشقی روی پل

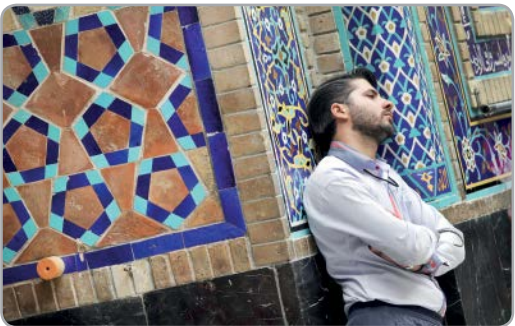


حامد غسیری

شاعر و نویسنده‌ای که رازدار قصه‌های غریب دوستانش است

از هیچی خاطره نداشته باشیم از دو چه چیز خاطره داریم. یکی سربازی و دیگری خواستگاری. من هم برایم کاری ندارد که یک روایت خطی از خواستگاری‌ام بنویسم یا ببخندانم‌تان یا چشم‌هایتان را قلبی کنم ولی می‌خواهم روایت یک خواستگاری عجیب را بگویم که صاحب خاطره راضی نیست اسمش را بیاورم. می‌گفت توی اتوبوس نشسته بودم به سمت تهرانپارس که پله‌ها را بالا آمد. چادرش را جمع‌وجور کرد و نشست روی صندلی قسمت زنانه. نگاه اول، من دیدمش و نگاه دوم، او دید. نگاه سوم چشم در چشم شدیم و آمد به سرم ازآنچه می‌ترسیدم. می‌گفت عاشق شده بودم و توی دلم چیزی ترک خورد. می‌گفت اتوبوس غلغله شد ندیدمش و فقط فهمیدم ایستگاه پل پیاده شد. تا بیایم به خودم بچنیم، اتوبوس راه افتاده بود و آنچه نباید می‌شد، شد.

از خواب و خوراک به معنای واقعی افتاد، شب‌ها تا صبح بیدار بود و روزها به ضرب قرص و آرامبخش می‌خوابید. پدرش به من که نویسنده این ویزیه هستم، زنگ زد و شرح ماجرا کرد. گفت جوان دسته‌گلم دارد پریپر می‌شود. گفت «تا مشاور و روان‌شناس و گفتار درمان و روان‌زشک بردیم، هرکدام‌شان یک چیزی گفته‌اند و دسته‌گلم روزی یک‌مشت قرص اعصاب رنگ‌ووارنگ می‌خورد. آرامبخش‌هایی که به شتر بخورانی می‌غلطد را عین اسمارتیز می‌خورد و انگارزنه‌انگار... بدبختی این است آدرسی هم نداریم که برویم و پرس‌وجویی کنیم و ببینیم می‌شود خواستگاری برویم یا نه؟ رفیق ما عاشق کسی شده بود که نه اسمش را می‌دانست و نه می‌دانست کجا زندگی می‌کند و نه نشانه‌ای از او داشت. به دوست عزیزی که صاحب‌نفس بود زنگ زدیم، گفت اطلاع می‌دهم، دو سه ساعت بعد زنگ زد که بروید مشهد امام رضا و توسل کنید و از او بخواهید یا برساندش یا این‌که مهرش را از دلش بیرون کند. به رفیقمان که گفتیم ترش کرد. گفت من جان و رمق ندارم از خانه که هیچ از اتاق بیایم بیرون، بلند شوم بروم امام رضا؟ گفتیم حالت دارد روزبه‌روز بدتر می‌شود، پوست‌واستخوان شده‌ای. چشم‌هایت گود افتاده. بلند شو بارونه ببند، هم سفر رفته‌ای و دلی به نسیم سفر سپرده‌ای هم تغییر جغرافیا داده‌ای و در روحیات تأثیر دارد و هم ان‌شاء.. حضرت رضا نگاهی می‌کند یا به وصال می‌رسی یا مهرش از دلت بیرون می‌افتد و برمی‌گردد به روال سابق زندگی‌ات.



با هر دشواری‌ای بود قبول کرد. نشستند در قطار و رفتند مشهد. جانم برایتان بگوید روزها می‌رفت به گوهرشاد و زل می‌زد به گنبد و فقط نگاه می‌کرد. بعدها که خوب شد، می‌گفت گفتم خانم شما خودتان سر ساختن همین مسجد یکی از کارگرهای‌تان عاشق‌تان شده و بعد حالش به حال من افتاده و می‌فهمید چه مرگم است. من هم این‌قدر کوچکم و خواستم کوچک که رویم نمی‌شود به حضرت بگویم مهرش را از دلم بیرون کن. خودش را برسان این‌جوری قشنگ‌تر است. می‌گفت روز آخری که بلیت برگشت داشتیم. یک حسی به من گفت بلندشو سریع‌خودت را برسان حرم. بلند شدم و تنها رفتم حرم. حسی می‌گفت ننشین و دوباره زل بزنی به گنبد و برو سمت ضریح و از نزدیک زیارت کن. می‌گفت رفتم زیارت و حالم منقلب شد. خیلی گریه کردم و گفتم آقا من به گوهرشاد خانم هم گفتم لطفا وصال باشد اگر می‌شود. می‌گفت حرف‌هایم را زدم و آمدم بیرون. کفش‌هایم را از مشمایی که در حرم می‌دهند، بیرون آوردم و دنبال منبع مشماهای استفاده شده بودم که کیسه را آنجا ببندازم که صدای زنانه‌ای گفت: آقا اگرکیسه‌تان را نمی‌خواهید، بدهید من. می‌گفت یک آن چشم تو چشم شدیم، خودش بود. خود لا‌کردارش.

دلیل شش ماه بدبختی من، گفتم خانم شما ایستگاه پل پیاده نمی‌شوید، تهران زندگی نمی‌کنید؟ شوکه شده بود. گفتم شما با خانواده آمدید، گفت بله. گفتم دیگرگم‌تان نمی‌کنم. سریع زنگ زدم پدر و مادرم آمدند و پدر مادر او هم در حرم بودند. ماجرا را مفصل شرح دادیم. باورشان نمی‌شد.البته حق هم داشتند، گفتند باید تحقیق کنیم. گفتیم شما پله را بدهید اینجا در حرم مبارکی‌اش بنشیند به جانمان بعدش حرف می‌زنیم. قبول کردند و تحقیق‌ها هم انجام شد. آقا حسین قصه ما الان دو فرزند دوقلو دارد. یکی پسر و یکی دختر. اسم پسر رضاست و اسم دختر گوهرشاد...



#### همه پدرزن‌هایک مدیر منابع انسانی درون دارند

# جلسه نفسگیر گزینش



علیرضا زافانی

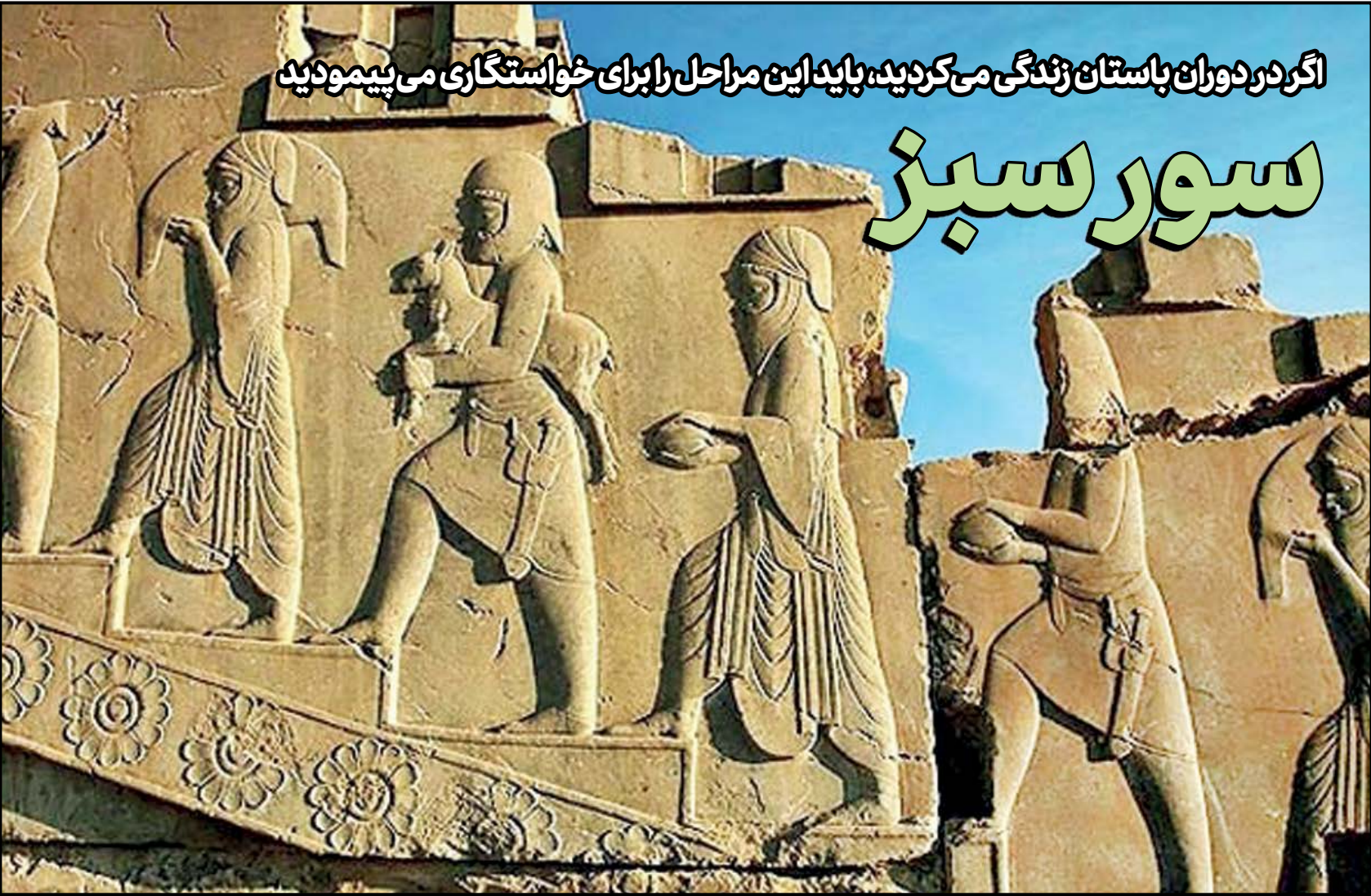
روزنامه‌نگاری که از آن آدم‌هایی است که شبکه‌ک ۴ نگاه می‌کنند

یکی از مسؤولیت‌های سنگین مدیران منابع انسانی، جذب نیروی جدید است. با این‌که همه می‌دانیم و در جامعه می‌بینیم که جمعیت بیکاران و جوانان جویای کار زیاد و روز به روز به افزایش است اما مدیران همیشه می‌گویند بزرگ‌ترین معضل‌شان نیروی انسانی است و آن‌که باید را پیدا نمی‌کنند!

در این میان یکی از وظایف مدیران منابع انسانی این است که خودشان یا در شرکت‌های بزرگ‌تر، مسؤول مربوطشان بنشینند مقابل جوان جویای کار و از هر نظر سؤال‌پپچش کنند که ببینند به درد عضویت در مجموعه‌شان می‌خورد یا نه. آن کاربلد‌هایشان هزار جور ترفند روان‌شناسی و سؤالات طبقه‌بندی شده برای خودشان دارند که جوان جویای کار را درست واکاوی کنند و پس از یک جلسه نفسگیر بتوانند

### اگر در دوران باستان زندگی می‌کردید، باید این مراحل را برای خواستگاری می‌پیمودید

# سورسبز



از آنجا که در دوران باستان دوربین اختراع نشده بود، این زن‌بزرگ‌ترین مگس به‌مطلب‌است!

قبیل کیف، کفش، پارچه و سکه طلا به دختر می‌داد. دادن این هدایا همراه مراسم ویژه‌ای بوده است. در جلوی همه این هدایا دو لاله که داخل هرکدام یک شمع روشن قرار داشته همراه آیینه، گلاب‌پاش، یک‌کله قند و نقل با خود می‌بردند و پس از پیش‌کش کردن این هدایا از سوی پسر به دختر، آنان انگشتر نامزدی را در دست همدیگر می‌کردند.

چند روز پس از نامزدی، خویشان دختر نیز با دو لاله روشن و نقل و کله‌قند سبزه‌پوش، گل، پارچه و هدایای دیگر به خانه پسر می‌رفتند و آنها را به خانواده پسر هدیه می‌کردند. در این دیدار، دختر همراه پدر و مادر و خویشان خود نمی‌رفت.

پسر نیز می‌توانست بعد از انجام مراسم نامزدی به خانه دختر رفت‌وآمد کند. پس از مدتی که به آمادگی دو خانواده بستگی داشت، روز عروسی را که باید روزی نیک و مبارک باشد، انتخاب می‌کردند.

■ ■ ■

این فرآیند طولانی و پیچیده خواستگاری و ازدواج در دوران باستان که مشخص نیست دقیق از کی و کجا شروع‌شده با گذر زمان، مدام در حال پوست‌اندازی و تغییر است و این تغییر را نمی‌توان مطلقا خوب یا بد دانست اما چیزی که مشخص است این‌که محدودیت‌های هر دوره تاریخی، چیزی از این مراسم طولانی کم کرده تا جایی که امروزه در بسیاری از خانواده‌ها تمام این مراسم در یک جلسه خودمانی خلاصه می‌شود.

هنگامی‌که بهرام گور، پادشاه معروف ساسانی از دختران یک مرد روستایی ساده درخواست ازدواج می‌کند، روستایی پاسخ را به دختران خود وامی‌گذارد...! در شاهنامه زنان دلاور و خردمندی چون کتابون و تهمینه، همسر خویش را انتخاب کرده و برای یافتنش همه مرزهای سیاسی و طبقاتی را زیر پا می‌گذارند.

■ ■ ■

خواستگاری زرتشتیان به این روش بود که مادر و خواهر پسر در صورت تمایل خانواده دختر با چند نفر از بستگان نزدیک برای خواستگاری دختر می‌رفتند.

در بیشتر مواقع خانواده پسر نامه‌ای که درباره خواستگاری از سوی پسر به پدر دختر نوشته‌شده همراه خود می‌برند. این نامه را بیشتر برای شگون، روی کاغذ سبزرنگ و در پاکتی سبز می‌گذاشتند و با یک دستمال سبز و یک‌کله قند همراه مقداری سنجد و آویشن به منزل دختر می‌بردند. در آن دوران رنگ سبز، مبارک بوده و در سرورها بسیار از این رنگ استفاده می‌شده است. سپس جواب نامه چند روز پس از آن از سوی خانواده دختر با همان روش به سرای پسر برده می‌شد. در این نقاط جالبی برخورد می‌کنیم. در ایران باستان و بنا بر قوانین دوره ساسانی، دختران خود، همسر خویش را انتخاب می‌کردند. یعنی دقیق برعکس آن چیزی که الان اتفاق می‌افتد.

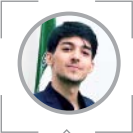
بود، حفظ مال و طلب نسل و نه داعیه شهوت و زن صالح، شریک مرد بود در مال و قیم او در کدخدایی و تدبیر منزل و نایب او در وقت غیبت. تعدد زوجات در مرد پارتی، متداول بود ولیکن بیش از یک زن عقدی نمی‌توانست داشته باشد.

تعداد زنان غیرعقدی در میان آنها و به‌خصوص در خانواده سلطنتی از زمانی متداول شده بود که به ثروت رسیده بودند، زیرا زندگانی صحرانگدی مانع داشتن زن‌های متعدد بود. شاهان اشکانی، زن عقدی خود را از شاهزاده خانم‌ها یا لاقل از میان زنان پارتی انتخاب می‌کردند. طلاق اصلا جایز نبود.»

■ ■ ■

به هر حال ازدواج در آن دوره با خویشان خیلی نزدیک در ایران قدیم مرسوم و پسندیده بود و ظاهرا انجام آن را حفظ خانواده و پاکی نژاد می‌دانستند. این ازدواجی بود که اوستا آن را تجویز می‌کرد و شاهان می‌خواستند به‌واسطه آن دل روحانیان را به دست آورند. ولی زرتشتیان بعد، مثل سایر ملل این امر را فوق‌العاده مذموم دانسته‌اند.

اما از این کلیات که بگذریم و از سنت‌های مردم باستان در باب خواستگاری صحبت کنیم، به نقاط جالبی برخورد می‌کنیم. در ایران باستان و بنا بر قوانین دوره ساسانی، دختران خود، همسر خویش را انتخاب می‌کردند. یعنی دقیق برعکس آن چیزی که الان اتفاق می‌افتد.



صدرارایگان

خبرنگاری که خدا را شکر می‌کند...۲۰۰۰سال پیش به دنیا نیامده است

در زمان قدیم به نظر ایرانیان، ازدواج نتیجه تراضی زن و مرد بود و این ازدواج در آن واحد معنی مذهبی و اجتماعی داشت. زندگی زناشویی و خانواده ازلحاظ اجتماعی نیز از اهمیت والایی برخوردار بود تا آنجا که در زمان ساسانیان، شاهنشاهان به‌عنوان نمایندگان راستین اهورامزدا درروی زمین از ازدواج مردم حمایت می‌کردند.

ردگشته ایرانیان باستان به جشن عروسی، سور می‌گفتند. عروس لباس سبز می‌پوشیده و تور یا پارچه‌ای سبزرنگ روی سرمی انداخته، داماد نیز عرقچین سبز بر سر و روی شانه راست او جادربش یا دستمال سبز انداخته می‌شده است. در پشت سر داماد، برادر یا یکی از بستگان بسیار نزدیک او می‌ایستاده و در دست (یا در سینی کوچک) یک دستمال سبز، یک انار شیرین، یک تخم‌مرغ، یک قیچی و کمی نقل و شیرینی و آویشن همراه نخ و سوزن سبز را بالای سر داماد نگه می‌داشته یا در داخل سفره‌ای به نام سفره گواه (سفره عقد) قرار می‌داده است.

■ ■ ■

خواجه نصیرالدین طوسی در فصل سوم کتاب اخلاق ناصری می‌گوید: «باید باعث بر تاهل دو چیز

### گزارش‌های موثق می‌گویند مهریه را هم داده‌اند و هم گرفته‌اند

# کی داده کی گرفته؟!



علی غنی

شاعر و نویسنده‌ای که باگوشت و پوست لمس‌کرده‌ک مهریه دادنی است

دختر یا پسر بودن‌تان فرقی نمی‌کند، اگر به ازدواج و لزومش در زندگی معتقد باشید، به نقطه‌ای از زندگی می‌رسید که باید برای زندگی‌تان فردی را انتخاب کنید. یکی که برایتان آرامش بیاورد و برایش در میان این زندگی پرفراز و نشیب نقطه آرامش باشید.

وقتی مراحل چون آشنایی و خواستگاری پیش برود و حس کنید آن فرد را تقریبا یافته‌اید، از یک‌جا به بعد سعی می‌کنید در مسائلی چون مهریه و تشریفات ابتدایی کار، قدری انعطاف نشان دهید تا به توافق با خانواده و خود فرد مورد نظر‌تان برسید اما بعضی‌ها هستند که چون گمان می‌کنند مسائلی چون جدایی، احتمالا حتی یک درصد هم امکان ندارد برای زندگی‌شان اتفاق بیفتد و فرد مورد نظرشان را خیلی شبیه به خود می‌بینند، حاضر می‌شوند زیر بار شرایطی چون مهریه‌های عجیب و غریب هم بروند و گاهی هم مثلا برای اثبات قدرت مالی‌شان به چنین